

جهان‌بینی عرفانی سنایی در حدیقه

اسحاق طغیانی*

چکیده:

سنائی اولین شاعری است که تصوف و زهد و عرفان را به صورت جدی وارد شعر فارسی کرد و این می‌رساند که مسائل عرفانی در تکوین جهان بینی وی نقش مؤثر داشته است. بازتاب جهان بینی عرفانی سنائی در قالب مباحث توحیدی، ستایش انبیاء و اولیاء حق، بیان نکات برجسته زندگی اصحاب و انصار پیامبر(ص) و مشایخ بزرگ، مبارزه با نفس، مهار نمودن حرص و آز، اعراض از دنیا، ترک خودپرستی، تشویق به سیر و سلوک، تحصیل ایمان، عشق و ... در «حدیقه‌الحقیقه» اثر مهم و ارجمند وی نمایان است.

پیام و هدف سنایی در این اثر بر محور توحید، زهد و عشق استوار است که در پناه شریعت و از طریق درون بینی و ترک ظواهر، قابل حصول است.

یکی از زمینه‌های عرفانی سنایی مرگ به اختیار و اراده و بی‌اعتنایی تام و تمام نسبت به

دنیاست که تقریباً در همه جای حدیقه به چشم می‌خورد. در کنار عقاید عرفانی سنایی اندیشه‌های کلامی و فلسفی او نیز باید مطمح نظر باشد چون این قبیل افکار در ساختار جهان‌بینی او مؤثر بوده است. در این مقام ما با شاعری مواجه هستیم که مسائلی چون قضا و قدر، قدم قرآن، قدیم یا حادث بودن صفات الهی، لامکان بودن عرش و... را با استادی تمام مورد بحث قرار داده است. همچنین به مذهب و مرام اعتقادی سنایی در عرصه شریعت که در جهان‌بینی و کیفیت تفکر او مؤثر بوده است، باید توجه کرد. در این زمینه نظرات مختلف در مورد شیعه یا سنی بودن او مورد تجزیه و تحلیل واقع شده است.

واژه‌های کلیدی:

سنایی، حدیقه، عرفان، کلام، صفات الهی، توحید، عرش، شیعه، ادبیات عرفانی.

مقدمه:

حکیم سنایی شاعر بزرگ قرن پنجم و ششم هجری از جمله شاعرانی است که بواسطه داشتن اثر ارجمندی چون حدیقه الحقیقه، باید او را از استادان مسلم شعر فارسی محسوب نمود. حکیم در این مثنوی کم نظیر افکار نوین خویش را با اندیشه‌های صوفیانه و زاهدانه آمیزشی اساسی و بنیادین داد و بنای محکم و استوار کاخ شکوهمند ادب عرفانی دوره‌های بعد را پایه‌ریزی نمود. این کتاب که سنایی سعی کرده است در آن تمام قدرت و توان شاعری خویش را به نمایش بگذارد، گنج گرانبهایی است که نظیر آن در عرصه ادب پارسی کمتر دیده شده است.

حدیقه با همه مزایا و محاسنی که دارد بواسطه تأثر از انواع علوم و دانشهای زمان سنایی و برخورداری از مضامین فلسفی، کلامی و عرفانی و همچنین داشتن سبک سنگین و معقد دارای ابیات پیچیده فراوانی است که رسیدن به معانی و مقاصد آنها سهل الوصول نیست.

از آنجا که بخشی از پیچیدگی‌ها و ابهامات ابیات حدیقه به تفکر عرفانی و بینش صوفیانه سراینده حکیم و عارف والامقام آن کتاب ارجمند مربوط می‌شود و از این

جهت که گرایش و توجه سنایی به زهد و عرفان و تصوف موجب گردید تا دیدگاهی جدید و نو نسبت به جهان و کل هستی پیدا نماید و تلقی و برداشت تازه‌ای از دنیای بیرون و درون داشته باشد، ضروری است که این تفکر و جهان بینی خاص بیش از آنچه تاکنون مطرح بوده است، مورد توجه و تأمل واقع گردد.

روش تحقیق

در این مقاله هدف، تبیین جهان بینی عرفانی سنائی از طریق مهمترین اثر او یعنی حدیقه‌الحدیقه است که به موازات آن دیگر مشخصه‌های برجسته تفکر سنائی نیز از نظرگاه کلام، فلسفه و مذهب مورد توجه واقع شده است. شیوه پژوهش در این تحقیق کتابخانه‌ای بوده است و بر این اساس نکات برجسته تفکر عرفانی سنائی از اثر مذکور استخراج شده، بعد از مقایسه با متون عرفانی مشابه مدون و مرتب گردیده است تا مورد تجزیه و تحلیل واقع شود و به نتیجه‌ای مطلوب منتهی گردد.



بحث و نتیجه گیری

سنائی به واسطه خلق اثر گران سنگ و ارجمندی چون حدیقه از لحاظ زمانی نخستین مثنوی سرای بزرگ عرفانی در عرصه ادبیات و زبان فارسی است که توانست بدین وسیله افکار بلند و پرمایه عرفانی و صوفیانه را در قالب اشعار مستحکم و وزین بگنجانند و با شعرهای پرمغز، عشق معنوی و طریق سیر و سلوک را به روندگان راه حق بنمایاند. البته این سخن بدان معنی نیست که وی اولین شاعری است که تصوف و عرفان و زهد و اخلاق را وارد شعر فارسی کرد، بلکه از آن روست که وی به وسیله شعر و هنر به مثابه ابزاری قوی و قدرتمند به نشر و ترویج عقاید عرفانی و اخلاقی همت گمارد و از این طریق پایه و اساس بنائی با شکوه را در این زمینه بنیان نهاد. و گرنه بوده‌اند شاعران و اندیشمندانی که قبل از سنایی این قبیل موضوعات را چاشنی آثار

خود کرده باشند. چنانکه نمونه‌هایی از اشعار فارسی عرفانی را به شقیق بلخی و بایزید بسطامی^۲ که پیش از سنائی می‌زیسته‌اند نیز نسبت داده‌اند. همچنین در بعضی از متون منظوم قدیمی‌تر از حدیقه به آراء و اندیشه‌هایی برمی‌خوریم که رنگ و بوی عرفانی دارد. نمونه بارز آن داستان کیخسرو در شاهنامه فردوسی است که در آن می‌توان اندیشه‌هایی چون استغراق در عشق، فنا و آرزوی وصال مقام احدیت را از پشت هاله رموز و کنایات تشخیص داد. همچنین در این مورد باید از ابوسعید ابوالخیر نام برد که قبل از سنائی بیش از دیگران تفکر صوفیانه در شعرش شکوفا شد.^۳ در آن روزگار عرفان در مشرق زمین در حال گسترش بود و داشت در همه جا ریشه می‌دوانید به گونه‌ای که در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری وجود اندیشه‌های عرفانی را به همراه اشعار صوفیانه می‌توان در آثاری چون اسرارالتوحید، تمهیدات عین القضاة، کشف الاسرار میبدی و سوانح احمد غزالی مشاهده نمود.^۴ چنین به نظر می‌رسد که سنائی به این آثار و موارد مشابه آن (نظیر کشف‌المحجوب، احیاء علوم‌الدین، ترجمه رساله قشیریه و قوت‌القلوب) نظر داشته است و چنانکه گفته‌اند مؤلفات خواجه عبدالله انصاری از جمله مأخذ وی بوده است.^۵ از طرف دیگر سنائی را در طریقت عرفانی پیرو و شاگرد شیخ ابویوسف همدانی از کبار مشایخ صوفیان آن روزگار دانسته‌اند.^۶ و این می‌رساند که او به صورت اصولی و به عنوان یکی از مریدان وی از عقاید و اندیشه‌های عرفانی مطلع و بهره‌مند بوده است. براین اساس بسیار بدیهی است که بازتاب این افکار و عقاید که در تکوین و تشکیل دیدگاه و جهانبینی سنائی نقش مؤثر و اساسی و اصولی داشته‌اند، در جای جای آثارش مشخص و معلوم باشد.

۱. رضا قلی‌خان هدایت، مجمع الفصحاء، مصفا، ج ۲، تهران، ۱۳۳۶ ش، ص ۸۰۴

۲. هرمان اته، تاریخ ادبیات فارسی، رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۴۱ ش، ص ۱۳۰

۳. بدیع‌الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران، چاپ دوم، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۰ ش، ص ۲۲۵

۴. همان، ص ۱۳۲

۵. هرمان اته، تاریخ ادبیات فارسی، پیشین، ص ۱۵۰

۶. دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، تصحیح محمد عباسی، تهران، کتابفروشی بارانی، ۱۳۳۷، ص ۵۹

این بازتاب‌ها اغلب به صورت مباحث توحیدی، نعت و ستایش پیامبران و امامان، بیان نکات برجسته زندگی اصحاب و انصار پیامبر (ص) و مشایخ بزرگ، طرح نکات اخلاقی نظیر: مبارزه با نفس، مهار نمودن حرص و آز، اعراض از دنیا، تنفر از ظاهر و توجه به باطن، ترک خودپرستی و خودی، تشویق به سیر و سلوک و احراز مقامات روحانی، تحصیل ایمان، عشق، اعتقاد عمیق و ... نمایان است.

بدین گونه سنائی در میان مثنوی سرایان و قصیده‌گویان و غزل پردازان کهن از معدود شاعرانی است که در اشعار خود پیام و هدف خاصی را دنبال می‌کند. اساس پیام و هدف او بر محور توحید و تاحدی عشق استوار است که از طریق درون بینی و تحذیر از ظاهر پرستی و خودبینی می‌توان به معرفت آن نائل آمد. در این مقام سنائی همانند مُرادِ دل آگاه همواره سعی می‌کند که مخاطبان خود را به شناخت راه حق و حقیقت تحریض نماید و فروماندگان زندان دنیا را به عالم نور و آزادی راهنما باشد.

«جانت را دوزخ اشیانه مکن خاطرت را محال خانه مکن
از خیال محال دست بدار تا بدان بارگه بیابی بار
کان سرای بقا برای تو است وین سرای فنا نه جای تو است»

از دید او راه شناخت حقایق از کوچه عشق و شریعت می‌گذرد. راهی که از مسجد آغاز می‌شود و هم بدان پایان می‌یابد. در این راه ممکن است خرابات و میخانه‌ای نیز وجود داشته باشد که گاه سالک را مجذوب و مدهوش نماید ولی باید در نظر داشت که خرابات و میخانه در نظر او نمادی است از قلمرو سکر و مستی:

« من پیاموزمت که جام شراب چون کنی نوش در سرای خراب
برمدار از مقام مستی پی سر هم آنجا بنه که خوردی می»

تصوف سنائی با آنکه از سخنان قلندران و اهل ملامت نیز مایه می‌گیرد اما شیوه‌ای معتدل و بهنجار دارد. خدایی که او می‌جوید خدای یگانه‌ای است که شناخت

۱. مجدودین آدم سنایی، حدیقه، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۵۹

او جز به او و جز به عنایت او میسر نمی‌شود:

«گر نه ایزد ورا نمودی راه
از خدائی کجا شدی آگاه»^۱
«عقل بی گُجل آشنایی او
بی‌خبر بوده از خدائی او»^۲

شناختی که تنها با تنزیه و پاکی از هر آلائش حاصل می‌گردد. از دید سنائی توحید واقعی این نیست که خدا را یکی بگویند بلکه آن است که با وجود او و در جایی که سخن از وجود اوست باید هر وجودی را معدوم بدانند و همه چیز را نیست انگارند. لیکن فقط اهل معرفت و تحقیق‌اند که با عنایت حق به این مقام می‌رسند. کسانی که با مردم عادی و اهل ظاهر بسیار متفاوتند و جایگاه واقعی خود را در ورای جسم و جان می‌جویند.

«چون برون آمدی ز جان و زجای
پس بسیننی خدای را بخدای»^۳
بار توحید هر کسی نکشد
طعم توحید هر خسی نچشد»

به عقیده سنائی شهادت گفتن تنها این نیست که لفظ «لا اله الا الله» را بر زبان آورند بلکه آن است که در نهایت به نفی «ماسوی الله» انجامد. نفی همه کاینات عالم که هستی آنها نمود و سایه‌ایست از حقیقت حق. از نظر او «لا»ئی که در لفظ شهادت وجود دارد همه چیز از جمله جاه و مقام را نیز از میان برمی‌گیرد:

«بر در بوستان الا الله
برکش و نیست کن قبا و کلاه»^۴

براساس عقاید عارفانه سنائی آنکه مثل يك عارف «لا اله الا الله» می‌گوید دیگر هیچ جز خدا نمی‌بیند از هیچ چیز نمی‌ترسد و از هیچ کس پروا ندارد. همه چیز را ناچیز می‌شمارد و همه کس را فراموش می‌کند. تخت و تاج هستی را در هم می‌شکند و نقش فقر و نیستی را بر جان می‌نگارد. جاروب «لا» را به دست می‌گیرد و ستارگان بی‌شمار آسمان را مانند يك کهنه غبار ناچیز و بی‌قدر فرو می‌ریزد و بر زمین می‌ریزد. او تمام کاینات را مثل خار و خاشاک راه‌گذر می‌بیند و همه را نیست و نابود می‌انگارد. هر

۲. همان، ص ۶۴

۱. همان، ص ۶۲

۴. همان، ص ۱۱۵

۳. همان، ص ۶۶

چه جز حق به خاطرش راه می یابد آن را بت می شمارد و درهم می شکنند و هرچه جز خدا در سر راه خویش می بیند آن را باطل می انگارد و دور می کند. حتی خود را نیز فراموش می کند و در میان نمی بیند:

«هست حق جز به نیست نگراید زاد این راه نیستی بساید
تا تو از نیستی کله ننهی روی را در بقا بره ننهی»^۱

یکی از زمینه های اصلی عرفان سنایی مرگ به اختیار و اراده است تا بدین وسیله آدمی از زندان و قفس تن و طبع بیرون آید و از دام چرخ و روزگار بگریزد و حتی به بهشت نیز نیندیشد.

«کانکه خشنودی احد جوید نور توحید در لحد جوید ...
لحدش روضه بهشت شود در دو چشمش بهشت زشت شود ...
چون گذشتی ز عالم تک و پوی چشمه زندگانی آنجا جوی»^۲
همچنین خاموشی می جوید و هرگونه دعوی را ترك می کند و خویشتن خویش را زیر پای ریاضت فرو می کوبد و دل را از اندیشه و پروای جهان می پردازد:

«هر که گشت از برای او خاموش سخن او حیات باشد و نوش ...
چون تو از بود خویش گشتی نیست کمر جهد بند و در ره ایست
تاج اقبال بر سر دل نه پای ادبار بر خور و گل نه»^۳

تن را از هر چه جسم و حجاب است خالی می کند و وجود خود را چنان سبک می نماید که هیچ در حساب نمی آید و بدین وسیله از هر دو جهان در می گذرد تا به توحید رسد:

«دو دو عالم یکی کند صادق سه سه منزل یکی کند عاشق ...
بر گذر زین سرای کون و فساد ببر از مبدأ و برو به معاد»^۴
دو جهان را مثل یک جفت کفش کهنه به نوک پا می کشد و باز هر دو را از روی

۲. همان، ص ۹۶

۱. همان، ص ۷۷

۴. همان، ص ۷۳

۳. همان، ص ۷۹-۸۰

بی‌اعتنایی به سر راه می‌گذارد و می‌گذرد و به دامن شریعت و دین در می‌آیزد. از این جهت همه جا تصوف و عرفان سنائی رنگ و بوی شریعت می‌گیرد و وی با توسل به قرآن می‌کوشد که گرمی و نور حقیقت را از دل و باطن آن استخراج کند. از نظر او برای دریافت این نور پربرکت باید دلی مستعد و پذیرا و خالی از غوغا و شک و تردید داشت تا بتوان به وسیله آن به حقیقت دین و کلام حق رسید. دل شوریده و داغ داری که تب و تاب عشق آن را به تفلا و تکاپو واداشته و درد و شوری جانگداز و توصیف ناپذیر آن را فراگرفته است. در سراسر حدیقه نوعی سنگینی و سردی که شاید معلول حالت قبض گونه سراینده به عزلت خزیده‌اش باشد، موج می‌زند جز در آن موارد که سخن عشق و محبت به میان می‌آید. در این حالت کلام و سخن سنائی با شور و حال زاید الوصفی که یادآور کلام و سخن مولاناست اوج می‌گیرد و در آسمان معنی کیفیتی دیگر می‌یابد. در نزد بسیاری از سالکان راه حق عشق می‌تواند از چنان جولانی برخوردار باشد که بدون هیچ آداب و ترتیبی همه چیز سالک حتی دین و ایمان او را از میان ببرد اما در نزد سنائی پدیده‌ایست روحانی که از دین و شریعت روشنی می‌گیرد و در پناه قرآن و کلام حق به هویت واقعی خود می‌رسد:

«دلبر جان ربای عشق آمد خیز و بنمای عشق را قامت بنده عشق باش تا برهی بنده عشق جان حر باشد خطه خاك لهو و بازی راست	سر بر و سر نمای عشق آمد... که مؤذن بگفت قد قامت ... از بلاها و زشتی و تسهی مرد کشتی چه مرد دُرّ باشد ... عالم پاك پاکبازی راست ...»
--	---

و در توصیف قرآن گوید:

«رهبر است او و عاشقان راهی
رسن است او و غافلان چاهی»^۲

در کنار عقاید و نظرات عرفانی سنائی که در اکثر بخشهای حدیقه به چشم می‌خورد به عقاید و اندیشه‌های کلامی او نیز که بیشتر در باب اول کتاب وجود دارد،

باید اشاره کرد. اندیشه‌هایی که قطعاً در ساختار جهان‌بینی او مؤثر و دخیل بوده است. اگر از این دیدگاه به آثار سنائی بنگریم و به خصوص حدیقه را مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید با شاعری متکلم و آشنای با مسائل کلامی روبرو هستیم که با حذاقت و استادی تمام موضوعاتی چون قضا و قدر، قدم قران، قدم صفات الهی، لامکان بودن عرش و امثال آن را مطرح کرده و مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. از میان این موضوعات حدوث و قدم کلام خدا و نفی زائد بودن صفات بر ذات حضرت حق از جمله مباحث عمده‌ای است که سنائی را همانند بسیاری از اندیشمندان عصر او، به خود مشغول کرده بود. او در باره قدم کلام خدا می‌گوید:

«چه شماری حروف را قرآن چه حدیث حدث کنی با آن
که نبینند همچو بیداران ذات او خسفتگان و طراران
حرف با او اگرچه همخوابه است بی‌خبر همچو نقش گرمابه است»^۱

همه متکلمین، قرآن و سایر کتب آسمانی چون تورات، انجیل و زبور را کلام خدا می‌دانند ولی در کیفیت تکلم اختلاف نظر دارند. متعزله عقیده دارند کلام صفت فعل خداست و بنابراین مخلوق است ولی اهل سنت را عقیده بر آن است که کلام خدا علم لم یزلی اوست و غیر مخلوق^۲. سنائی با اعتقاد کامل به قدم کلام خدا مخالفان این نظریه را مورد نکوهش قرار داده، می‌گوید:

«ور خری اعتزال می‌ورزد او بر بوحنیفه جو نرزد»^۳

و در این مقام هیچ بحث و استدلال و قیل و قالی را نمی‌پذیرد و بخصوص با معتزله که اهل استدلال‌ات عقلی و منطقی بودند بشدت مخالفت می‌کند:

«هر که در بند قیل‌ها افتاد عقل او در عقیده‌ها افتاد»^۴

و باز در تأیید این اعتقاد می‌گوید:

۱. همان، ص ۱۷۴

۲. عبدالقادر بغدادی، الفرق بین الفرق، ترجمه محمد جواد مشکور، تبریز، حقیقت، ۱۳۳۳، ص ۱۷۰ و ۱۵۲

۳. مجدودین آدم سنائی، حدیقه، پیشین، ص ۲۷۹ ۴. همان، ص ۲۹۹

«سخنش را ز بس لطافت و ظرف صدمت صوت نی و زحمت حرف
صفتش را حدوث کی سنجد سخنش در حروف کی گنجد
وهم حیران ز شکل صورتهاش عقل و اله ز سر سورتهاش»^۱

این قبیل سخنان که در حدیقه فراوان است یادآور بحثی است که ابوالحسن اشعری در این مورد مطرح کرده است: «... قسمت مسموع قرآن که علائم نوشتاری نمایشگر آن است مخلوق می‌باشد و از لحاظ اصل کلام عبارت است از فعل خدا که قدیم است». مضمون کلامی دیگری که در آثار سنایی خودنمایی می‌کند قدم صفات الهی است. این شاعر در ابیات زیر صفات قدیم خدا را چنین بیان می‌کند:

«جلال و عز قدیمش نبوده مدرک خلق نه عقل یابد بروی سبیل مثل و مثال
به ساحت قدمش نگذرد قیام فهوم نهاده قهر قدیمش بیای عقل عقال»^۲

در این اشعار توصیفات جلال و عز قدیم، ساحت قدم و قهر قدیم قابل توجه است. زیرا بحث در صفات الهی و قدیم یا حادث بودن آنها از مهم‌ترین مباحث کلامی است که همواره مورد بحث علمای کلام بوده است. می‌دانیم که در قرآن اوصاف زیادی چون علیم، قاهر، قادر، علام، عادل و ... برای خدای تعالی ذکر شده و از قدیم‌الایام بر سر این مسأله که صفات خداوند قدیم است یا حادث، عین ذات است یا زائد بر آن، مباحث و مشاجرات کلامی فراوانی وجود داشته است. نخستین کسی که در اسلام درباره صفات خدا بحث کرد و نفی صفات زائد بر ذات الهی را نتیجه گرفت جعدبن درهم بود و پس از وی جهم بن صفوان این عقیده را تقویت کرد و در نواحی خراسان انتشار داد. اما معتزله با دلایل نیرومندی اعلام داشتند که اثبات هرگونه صفت قدیمی برای خداوند موجب شرک است چون در این صورت قائل به وجود دو

۱. همان، ص ۱۷۱

۲. مقالات الاسلامیین، ابوالحسن اشعری، ج ۱، ترجمه محسن مؤیدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۰۹

۳. مجدودبن آدم سنایی، دیوان اشعار، محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات سنایی، ص ۳۴۸

۴. محمد شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، قاهره، مؤسسة الحللی، ۱۳۸۷ ق، ص ۹۰ و ۹۱

قدیم شده ایم. اهل تشیع نیز قائل به صفات قدیم خداوند نیستند به این معنی که مثلاً خدا را عالم میدانند اما نه با علمی قدیم. در این مورد سنائی در اعتقاد به «قدم صفات الهی» یکی از پیروان سرسخت این عقیده است و حدوث صفات را در شأن و مقام حضرت احدیت نمی داند:

«در ذات لطیف تو حیران شده فکرتها بر علم قدیم تو پیدا شده پنهانها»^۳

یا

«صفتش را حدوث کی سنجد سخنش در حروف کی گنجد»^۴

در این زمینه بد نیست به مذهب سنائی نیز اشاره ای گردد چون که مذهب و مرام اعتقادی هر کس در جهان بینی و کیفیت تفکر او نسبت به کل هستی، نقش بسزا و شایسته ای دارد. اگر بخواهیم درباره مذهب و مشرب شاعری چون سنائی به تحقیق و تفحص بپردازیم باید ابتدا عقیده تذکره نویسی چون تقی الدین حسینی را از خلاصه الأشعار نقل کنیم که او را شیعه اثنی عشری شمرده است و بعد قول قاضی نورالله شوشتری از مجالس المؤمنین را بیان نمائیم که گفته تقی الدین را تأیید نموده است. سپس نظر عبدالجلیل رازی را مطرح نماییم که در کتاب النقص او را بزرگترین شاعر شیعه قلمداد نموده است. آنگاه به ذکر کلام عبداللطیف عباسی بپردازیم که در «مرآت الحدائق» او را پیرو اهل سنت و جماعت می داند و بعد از این به دلیل مدایحی که درباره نعمان بن ثابت و محمد بن ادریس دارد، او را شافعی و حنفی قلمداد نمائیم و باز به دلیل همین مدایح درباره اهل بیت نبوت و ائمه اطهار تشیع او را محرز بدانیم. بر این اساس اغلب

۱. همان، ص ۵۳

۲. محمد شهرستانی، نهاية الاقدام فی علم الکلام، بیروت، مکتبة الثقافة الدینیه، بی تا، ص ۱۰۰

۳. مجدودین آدم سنائی، دیوان اشعار، پیشین، ص ۱۶

۴. مجدودین آدم سنائی، حدیقه، پیشین، ص ۱۷۱

۵. محمد تقی مدرس رضوی، مقدمه دیوان سنائی، پیشین، ص سب، سو، سز و سح

تذکره نویسان و محققان آثار و احوال سنائی در این مورد نظرات و اقوال گوناگون و متناقضی را ابراز داشته‌اند که اکثر خالی از نقص و اشکال نیست و نمی‌توانند چندان مورد اعتماد و وثوق کامل باشند چون ظاهراً هر کدام از آنها سعی کرده است تا مذهب سنائی را براساس مذهب خود توجیه و تفسیر نماید و آنچه در این مورد بیان شده است بیشتر از باب تعصب و طرفداری از فرقه و مذهب خاصی تدوین گردیده است. در این زمینه اشعار سنایی چندان رهگشا نیست و نمی‌توان بوسیله آنها به یک نظر قطعی دست یافت زیرا در آن اشعار می‌توان در تأیید عقاید پیروان فرق و مذاهب گوناگون ابیات فراوانی را به عنوان استشهاد ارائه نمود. مگر آنکه به تحلیل آنها پرداخت.

بررسی ظاهری آثار سنایی نشان می‌دهد که وی علی‌الظاهر از پیروان مذهب اهل تسنن بوده و در دوره جوانی از آئین ابوحنیفه هواداری می‌کرده است. همچنین در ستایش خلفای سه‌گانه^۱ و ابوحنیفه^۲ و شافعی^۳ و دیگر شخصیت‌های معروف آن مذهب اشعار زیادی را سروده است. وی در تأیید کیش تسنن به صراحت می‌گوید:

«آن کسانی که راه دین رفتند	چهره از ننگ خلق بنهفتند
و واسطه عقد سنیان بودند	نه حروری نه مرجیان بودند
چون به سنت بدند یا زنده	عالمی بود زان گره زنده» ^۴

یا:

«جز بدستوری قال الله یا قال الرسول انسانی

۵ ره مرو فرمان مده حاجت مگو حجت میار»

این صراحت و این طرفداری در مباحث کلامی که سنائی مطرح کرده است جلوه و نمود بیشتر دارد چنانکه در مسأله اعتقاد به «قدم صفات» الهی، او را یکی از پیروان

۱. مجدودین آدم سنائی، حدیقه، پیشین، ص ۲۲۸-۲۲۶، ۲۳۷-۲۳۴ و ۲۳۹.

۲. همان، ص ۲۷۲

۳. همان، ص ۲۷۵

۴. همان، ص ۶۷۶

۵. مجدودین آدم سنائی، دیوان اشعار، پیشین، ص ۱۹۱

استوار اصول عقاید اهل سنت و جماعت می‌یابیم که از دیدگاه اشاعره به اظهار نظر می‌پردازد:

«مقدسی که قدیم است از صفات کمال منزهی که جلیل است بر نعوت جلال صفات قدس کمالش بری ز علت کون نمای بحر لقایش بداده فیض وصال»^۱
با وجود این در آثار و اشعار سنایی مباحث و موضوعات فراوانی مطرح شده است که از گرایش شدید او به آئین تشیع حکایت دارد. به عنوان نمونه تمجیدات و تعریفات او از علی (ع) و خاندان عصمت و طهارت آنقدر صمیمی و خالص و در عین حال حساب شده است که هرگونه شك و شبهه‌ای را در مورد شیعی بودن او از میان برمی‌دارد:

« جانب هر که با علی نه نکوست هر که گوباش من ندارم دوست»^۲
« اشجع و افصح، افضل و اکرم از همه اعدل از همه اعلم»^۳
مهم‌تر از این، سنائی ضمن تأکید بر وقوع واقعه غدیر با طرح ولایت و رهبری علی (ع) بعد از پیامبر اسلام (ص)، میوه دادن و به ثمر نشستن سنت رسول الله را از طریق نایب آن بزرگوار امکان پذیر می‌داند:

«نایب مصطفی به روز غدیر کرده در شرع خود مراو را میر
راز دار خدای پیغمبر راز دار پیمبرش حیدر
تا بنگشاد علم حیدر در ندهد سنت پیمبر بر»^۴
همانطور که ذکر شد سنائی در مدح و ستایش خلفای راشدین نیز اشعار فراوانی را به نظم درآورده و در جای جای آثارش از آنان تمجید و تعریف نموده است. وی در حدیقه این اثر ممتاز و بی‌نظیر، بعد از نعت حضرت رسول (ص) به ستایش از شخصیت‌هایی چون عمر، ابوبکر و عثمان می‌پردازد و در ادامه با مدح و منقبت علی (ع)

۱. مجدودبن آدم سنائی، حدیقه، پیشین، ص ۳۴۸ ۲. همان، ص ۲۶۱

۳. عشق نامه سنائی، به نقل از تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، ج ۲، تهران، ابن سینا - فردوسی، ۱۳۶۳، ص

۴. مجدودبن آدم سنائی، حدیقه، پیشین، ص ۲۴۷ ۵۶۰

به گونه‌ای دیگر و با کیفیتی کاملاً متمایز از کیفیت مدح دیگران، ارادت خالصانه و پاک خود را نسبت به آن امام بزرگوار به نمایش می‌گذارد و بخصوص آن که در این مورد مدایح خود را با ابیاتی شروع می‌کند که محتوای آن ابیات گویای مسائل مهمی است و جای دارد مورد تأمل و تعمق بسیار واقع گردد:

«ای سنائی به قوت ایمان مدح حیدر بگو پس از عثمان
با مدیحتش مدایح مطلق زهق الباطل است و جاء الحق»^۱

همچنین او در بخش پایانی حدیقه که به شهادت برخی از ابیات، باید در سالهای آخر عمرش تنظیم شده باشد نظرات صریح‌تری را در مورد مذهب و مرام خود ابراز می‌دارد. شاید او در این سالها در جریان يك تجدید نظر کلی در اصول عقاید خود و گزینش راه و روشی دیگر بوده است که ضمن حذف نام برخی از شخصیتها، بعد از مدح پیامبر (ص) به روشنی تمام می‌گوید:

«مر مرا مدح مصطفی است غدی جان من باد جانش را بفدی
آل او را بجان خریدارم وز بدی خواه آل بیزارم
دوستدار رسول و آل ویم زانکه پیوسته در نوال و یم
گر بدست این عقیده و مذهب هم بر این بد بداریم یا رب
من ز بهر خود این گزیدستم کاندرین ره نجات دیدستم»^۲

موضوع دیگری که گرایش سنائی را به تشیع تقویت می‌نماید ستایش او از امام حسن و امام حسین علیهما السلام و بدگویی از قاتلان آن امامان بزرگوار است. در این مورد ذم دشمنان «اهل بیت» و «آل رسول» و لعن و نفرین آنان نیز از اهمیت ویژه برخوردار است و سنائی تا آنجا که شرایط اجازه می‌داده است بر کسانی چون عایشه، معاویه، یزید، آل مروان، آل زیاد، شمر و کسانی که به صورتهای گوناگون در برابر عترت پیامبر (ص) قد علم کرده بودند سخت تاخته و همه جا آنان را به باد انتقاد گرفته است:

«داستان پسر هند مگر نشنیدی که از او بر سر اولاد پیامبر چه رسید

او به ناحق حق داماد پیمبر بستد پدر او لب و دندان پیمبر بشکست
 پسر او سر فرزند پیمبر ببرید مادر او جگر عم پیمبر بسمکید
 لعنة الله یزیداً و علی حب یزید^۱ بر چنین قوم چرا لعنت و نفرین نکنم
 نکته دیگر آنکه سنائی حدیقه را با واژه «آل» به پایان رسانده و به صورت غیر
 مستقیم بیان داشته است که پیروی از اهل بیت و آل محمد (ص) آخرین پیام و آخرین
 کلام اوست.

« صد هزاران ثنا چو آب زلال از رهی باد بر محمد و آل^۲ »

نتیجه:

از بررسی ابیات حدیقه چنین برمی آید که سنائی دارای یک جهان بینی عرفانی
 تمام عیار است که عناصر اساسی و برجسته آن توحید و عشق است و سالک برای
 درک حقایق آنها باید از دنیا، مقام، اعتبار و در نهایت هستی خویش دست بشوید. البته
 این عناصر در چهارچوب تفکر اشاعره شکل گرفته‌اند و اندیشه سنائی را در جهتی
 خاص سامان داده‌اند. از تجزیه و تحلیل ابیاتی که به مذهب سنائی مربوط می‌شود،
 چنین برمی آید که به احتمال بسیار قوی در اواخر عمر به تشیع گرایش پیدا کرده بوده
 است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

۱. محدودبن آدم سنائی، دیوان اشعار، پیشین، ص ۱۰۷۲

۲. محدودبن آدم سنائی، حدیقه، پیشین، ص ۷۴۷